

مېساگرېندی

مېساگفت‌وگو

از نجات زیر آوار تا بازسازی خانه‌ها در گفت‌وگوی «جوان» با مدیر مرکز نیکوکاری رنگ خدا

مردم، خودشان شریک کار جهادی‌هاشدند

مصطفی اینانلو: به شهرداری گفتیم به هیچ‌وجه پیمانکار نگیرد و کار عمرانی را با نیروهای خودمان پیش ببریم. به این ترتیب کاری را که ممکن بود برای ۱۱۵ خانه، حدود ۴۰ میلیارد تومان بگیرد و تمام شود، ما با حدود ۵۰۰ میلیون تومان انجام دادیم



که دیوارهایش تقریباً فروریزخته بود. در آن وضعیت خطرناک، چشم‌افشان به مردی که در طبقه بالاروی یک صندلی نشسته بود و با آزار قلبان می‌کشیدبا تعجب و نگرانی گفتم: «حاجی بیا پایین، الان ساختمان می‌ریزد!» اما در همان حال و با آن وضعیت کاملاً بی‌ثبات، مرد سرش را بالا گرفت و با آرامشی عجیب گفت: «من یحیی سنوارم. تا آخرین لحظه همین جا هستم.» برای من فقط شهادت‌ا را در صورتی که در آن ایستادم، دیدم. مسیر جانبازی برایشان رقم خورد و ما شاهد بودیم که چطور سرنوشت هر کس در همان چند ثانیه نوشته شد.

این را هم بگویم در آن روزها، هسر چندر ما تلاش کردیم خدمت مردم چند برابرش را به ما خمدت کرد.ند. مخصوصاً چون ایام عید بود، انواع آجیل، میوه و پذیرایی‌های مختلف برای ما می‌آوردند. هر کس به اندازهٔ توان خودش محبت می‌کرد، یکی خانقاهش را در اختیارمان می‌گذاشتند و دیگری یک سسلیه یا امکاناتی را برای خدمت‌رسانی هدیه می‌داد. این حجم از محبت میهمان‌نوازی و همراهی برای ما واقعا شگفت‌انگیز بود. چراکه هر محبت عملاً خودشان شریک کار جهادی می‌شدند. در بخش واکنش سریع و آوار بر داری، ما تیمی کاملاً حرف‌های داشتیم. بچه‌ها کار امداد و عملیات نجات را بلد بودند، اغلب ورزشکار و درشت‌اندام، چابک و با تجربه. همین ویژگی‌ها باعث شده بود تیم ما در شرایط بحرانی عملکردی دقیق و سریع داشته باشد.

تیم‌های واکنش سریع ما دو نوع ما‌موریت داشتند. گاهی باید در مناطق مر کزی شهر مثلاً در حوالی خیابان انقلاب وارد عمل می‌شدیم تا خانه‌هایی که فرو ریزخته بودند را پاک‌سازی کنیم. بعضی مواقع، هر لحظه‌زیر پایمان ممکن بود خالی شود، سقف‌های نینموبران بالای سرمان آویزان بود، احتمال ریزش و حتی حمله بعدی وجود داشت. کار در چنین ششراپایی واقعا نفس‌گیر « خطرناک بود. یاد هست در یکی از عملیات‌ها، برای آواربرداری به محله‌ای رفتیم که وضعیت بسیار وخیم بود، انفجار شدیدی رخ داده بود و تعداد زیادی شهیدداشت. من بالای یکی از ساختمان‌ها رفته بودم تا خانمی را که زیر آوار گرفتار شده بود، بیرون بیاورم. ناگهان صدای غرش یک جنگنده بلند شد. هواپیما درست از بالای سرمان رد شد، آن قدر نزدیک که حسی می‌کردم سایه‌اش روی من افتاده. در آن لحظه، فقط یک جمله‌تا دل گفتم: «خدایا! اگر قرار است چیزی بشود، کار کن جانباز منوم... فقط شهید شوم.» بی‌هیچ چشم‌داشتی، فقط با آگاهی از خطر، با ایمان و آرامش آن لحظه را گذراندم. وبعد جگندهٔ مسیرش را عوض کرد، در فست سمت دیگری و همان جا را زد.

فتار و اضطراب ناشی از اینکه میادا کسی آسیب‌دیده باشد، لحظه‌به‌لحظه بیشتر می‌شد. در همین حین که از بالای ساختمان پایین آمدم، یک‌م‌رتبه دیدم یکی از بچه‌ها روی زمین افتاده و فریاد می‌زند: «با حسین...» نزدیک‌تر که رفتم، دیدم هر دو پایش ترکش خورده. در دست در همان زمانی که ما بالای ساختمان بودیم، تیر و ترکش به پایین اصابت کرده بود. می‌گفت: «خوب شد شما بالای ساختمان بودید. هر کس پایین بود تیر خورد.» یعنی معجزه‌وار، بالا بودن ما باعث شده بود از آن ترکش‌ها در امان بمانیم.



مسیر اصابت ترکش دقیقاً سمت دیگر بود، و ما در قسمت مخالف آن قرار داشتیم.

آن لحظه دقیقاً همان دعایی که چند دقیقه قبل زیر لب گفته بودم در ذهنم زنده شد: «خدایا، جانباز نشوم. اگر قرار است چیزی شود، شهادت‌نصمیم شود.» احساس می‌کردم خدا همان لحظه صدایم را شنیده بود. من واقعا تحمل جانبازی و رنج طولانی را نداشتم. قلبم فقط شهادت‌ا را می‌خواست. اما دوستانم که مجروح شدند، مسیر جانبازی برایشان رقم خورد و ما شاهد بودیم که چطور سرنوشت هر کس در همان چند ثانیه نوشته شد.

فعالیت‌های شما از آنشب خانه‌های جهادی گرفته تا باز سازی خانه‌ها و نصب شیشه‌ها، با چالش‌های فراوانی همراه شد. سخت‌ترین چالشی که تاکنون با آن روبرو و شدید چه بود و در مواجهه با آن چه کاری انجام دادید.

یکی از چالش‌ها، نیروی کار تخصصی بود. پیشنهادی که از روز اول مطرح کردم، این بود که برای حل این مشکل سریع‌تر اطلاع‌رسانی کنیم و نیروی کار جهادی و تخصصی بگیریم. ما سال‌ها تجربه کار داشتیم، بنابراین در همان روز اول یک گروه تشکیل دادیم و همه را در جریان گذاشتیم. قرار گاه منطقه ۱۲ شهر تهران را به آن دوستان تشکیل دادیم، برخی مسئولان و بعضی بانی‌ها را هم به آن گروه آوردیم. همین کار باعث شد مشارکت بیشتر شود و بتوانیم اتفاقات و نیازها را به‌خوبی منعکس کنیم.

این انعکاس از تباطی‌گیری نتیجه داد. یکی می‌گفت من گچ‌کار دارم، یکی می‌گفت بنساز دارم، یکی نسیسان و وانت در اختیار یکی می‌گفت تیم جهادی دارم، یکی نسیسان و وانت در اختیار می‌گذاشت. به نظر،م، چالش اصلی در همان ابتدا مسائل مالی و نیروی انسانی بود که می‌شد با رابط عمومی قوی، از تباطلات مؤثر و استفاده از ظرفیت‌های مردمی و بازار حلش کرد. ما نیز توانستیم بر این مشکلات غلبه کنیم. یکی دوروز اول سخت بود، اما از روز سوم به بعد، خدا را شکر، شرایط خیلی بهتر شد.

به شهرداری رفتیم به هیچ‌وجه پیمانکار نگیرد و کار عمرانی را با نیروهای خودمان پیش ببریم. به این ترتیب توانستیم هزینه‌ها را به شکل قابل‌توجهی کاهش دهیم. برای مثال، کاری که ممکن بود برای ۱۱۵ خانه حدود ۴۰۰ میلیارد تومان تمام شود، را با حدود ۵۰۰ میلیون تومان انجام دادیم، چرا که نیروی کار ما جهادی بود، مصالح را از کمک خیرین جمع‌آوری کردیم و در بعضی موارد خود

ما قبل از این هم ار دوهای جهادی زیادی در روستاهای مختلف کشسور بز گزار کرده‌بودیم، اما نقطه‌ای که ما در آن ماندگار شدیم و کار را به صورت مستمر ادامه دادیم،

ما قبل از این هم ار دوهای جهادی زیادی در روستاهای مختلف کشسور بز گزار کرده‌بودیم، اما نقطه‌ای که ما در آن ماندگار شدیم و کار را به صورت مستمر ادامه دادیم، محله دروازه غار بود. دلپیش این بود که به خاطر نوع فعالیت ما در حوزه آسیب‌های اجتماعی، لازم بود ارتباطی طولانی مدت و محله‌محور شکل بگیرد. سال‌هاست که با مردم این محله زندگی می‌کنیم، بسیاری از بچه‌ها، پیش ما بزرگ شده‌اند، خانواده‌هایشان در مسجد و هیئت‌های ما هستند، به باشگاه‌های ما فعالیت می‌کنند و ما هم در مدارس حضور داریم. بنوعی زندگی ما و مردم در این محله با هم گره خورده‌است.

خانواده خود من هم سال‌هاست آنجاز زندگی می‌کنند و ما از نزدیک شاهد تغییرات بزرگ بوده‌ایم. میزان اعتماد در محله به‌شدت کاهش پیدا کرده، فروش مواد مخدر کمتر شده، تعداد کودکان کار کمتر شده و حتی بعضی از NGOهایی که متأسفانه نگاه تجاری و سودجویانه داشتند، کم‌کم از محله کنار رفتند. محله روزبه‌روز در حال رشد و پیشرفت است و این همدلی باعث شده مشکلات ما یاد گرفتیم که باید هوای همدیگر را داشته باشیم، اجازه ندهیم زن سرپرست خانواده مجبور شسود در یک اتاق مجردی سختی بکشد، یا اگر معنای اراده ترک دارد، او را رها نکنیم و کمکش کنیم در کمپ‌هایی که دوستان ما راه‌اندازی کرده‌اند، بستری شود و مسیر درمان را طی کند. در این سال‌ها به چشم دیدیم که چطور این کمک‌ها نتیجه داده و مردم به ما اعتماد کرده‌اند.

امروز دیگر ما فقط یک گروه جهادی نیستیم، مردم محله ما را از خود می‌دانند. برایشان عقد می‌خوانیم، در مراسم ختم شرکت می‌کنیم یا با تیم‌های خودمان مراسمشان را برگزار می‌کنیم. بچه‌های محله حالا برای خودشان یک کار قوی دارند، هم در ورزش، هم در تحصیل. هم در زندگی. موفق شده و کنار هم ایستاده‌اند.

اگر امروز می‌بینید که ما قوی‌تر شدیم و می‌توانیم به محله‌های دیگر هم خدمت کنیم، این به خاطر همین بچه‌ها و همین همراهی صمیمانه مردم در دروازه غار است.

صاحبان خانه‌ها هم کمک می‌کردند. **در گروه جهادی شما بانوانی هستند که با پای شما در این روزها فعالیت می‌کردند. به نظر شما، نقش حضور زنان در این شرایط سخت چه بوده هست؟**

در میان جمع ما بانوان هم حضور داشتند و آنها نقش‌های مختلف و مهمی ایفا می‌کردند. یک کار‌ها، این بود که وقتی خانم‌های بر اثر فست شهادت‌ا را از خاک شد و وضعیت مناسبی نداشت، به داخل خانه می‌رفتند و در گرد و غبار رونی کمک می‌کردند.

گاهی نیز خانواده‌ای مجبور به اسباب‌کشی می‌شد. خانم‌ها معمولاً به زن خانواده کمک می‌کردند تا وسایل را بسته‌بندی کنند، وسایل را در کارتن بگذارند و برای انتقال آماده کنند. وقتی هم خانواده‌ای به خانه جدید می‌رفت، باز هم خانم‌ها در مرتب کردن و سامان دادن به خانه به آنها کمک می‌کردند.

علاوه بر این، در بحران‌ها از توان بانوان در بخش پشتیبانی هم بسیار استفاده می‌کردیم. از جمله در آماده‌سازی غذا، توزیع میوه و رساندن اقلام مورد نیاز به مردم. همچنین در حوزه مشاوره و صحبت با خانواده‌های نیز خانم‌ها کمک بسیار بزرگی برای ما بودند. فراتر از فعالیت‌های جهادی، در برنامه‌ها و تجمعات مختلف نیز واقعا بانوان سنگ تمام می‌گذاشتند. از برپایی غرفه‌های کودک گرفته تا غرفه‌های فرهنگی و آموزشی. در بزگرای کلاس‌های تقویتی درسی هم نقش مؤثری داشتند و برنامه‌های خوبی را رقم می‌زدند. همین‌ها نشان می‌دهد که بانوان می‌توانند کارهای زیادی انجام دهند. کارهایی که گاهی ما آقایان اصلاح‌بندش نیستیم، یا کارهایی که نیاز به ظرافت و دقت بیشتری دارد. به نظر، م، آن‌ها در بهتر کردن حال و روحوه مردم و رسیدگی بسه خانواده‌ها تخصص و توانایی زیادی دارند. واقعا حضور خانم‌ها باعث می‌شد بسیاری از کارها برای ما ساده‌تر و روان‌تر پیش برود.

بعد از سال‌ها فعالیت و حضور مستمر در محله شهید روزندی، چه تغییراتی در زندگی مردم محله با رفتار و روحیه آنها مشاهده کردید؟ آیا نمونه یا تجربه‌ای در دست‌و‌پاس می‌کنشان داده حضور گروه‌های مردمی می‌تواند تأثیر بلندمدت‌تر بر زندگی مردم داشته‌باشد؟

ما قبل از این هم ار دوهای جهادی زیادی در روستاهای مختلف کشور بز گزار کرده‌بودیم، اما نقطه‌ای که ما در آن ماندگار شدیم و کار را به صورت مستمر ادامه دادیم، محله دروازه‌غار بود. دلپیش این بود که به خاطر نوع فعالیت ما در حوزه آسیب‌های اجتماعی، لازم بود ارتباطی طولانی مدت و محله‌محور شکل بگیرد. سال‌هاست که با مردم این محله زندگی می‌کنیم، بسیاری از بچه‌ها، پیش ما بزرگ شده‌اند، خانواده‌هایشان در مسجد و هیئت‌های ما هستند، به باشگاه‌های ما فعالیت می‌کنند و ما هم در مدارس حضور داریم. بنوعی زندگی ما و مردم در این محله با هم گره خورده‌است.

خانواده خود من هم سال‌هاست آنجاز زندگی می‌کنند و ما از نزدیک شاهد تغییرات بزرگ بوده‌ایم. میزان اعتماد در محله به‌شدت کاهش پیدا کرده، فروش مواد مخدر کمتر شده، تعداد کودکان کار کمتر شده و حتی بعضی از NGOهایی که متأسفانه نگاه تجاری و سودجویانه داشتند، کم‌کم از محله کنار رفتند. محله روزبه‌روز در حال رشد و پیشرفت است و این همدلی باعث شده مشکلات ما یاد گرفتیم که باید هوای همدیگر را داشته باشیم، اجازه ندهیم زن سرپرست خانواده مجبور شسود در یک اتاق مجردی سختی بکشد، یا اگر معنای اراده ترک دارد، او را رها نکنیم و کمکش کنیم در کمپ‌هایی که دوستان ما راه‌اندازی کرده‌اند، بستری شود و مسیر درمان را طی کند. در این سال‌ها به چشم دیدیم که چطور این کمک‌ها نتیجه داده و مردم به ما اعتماد کرده‌اند.

امروز دیگر ما فقط یک گروه جهادی نیستیم، مردم محله ما را از خود می‌دانند. برایشان عقد می‌خوانیم، در مراسم ختم شرکت می‌کنیم یا با تیم‌های خودمان مراسمشان را برگزار می‌کنیم. بچه‌های محله حالا برای خودشان یک کار قوی دارند، هم در ورزش، هم در تحصیل. هم در زندگی. موفق شده و کنار هم ایستاده‌اند.

اگر امروز می‌بینید که ما قوی‌تر شدیم و می‌توانیم به محله‌های دیگر هم خدمت کنیم، این به خاطر همین بچه‌ها و همین همراهی صمیمانه مردم در دروازه غار است.

مېساگفت‌وگو

مېساگرېندی

مېساگفت‌وگو

از نجات زیر آوار تا بازسازی خانه‌ها در گفت‌وگوی «جوان» با مدیر مرکز نیکوکاری رنگ خدا

مردم، خودشان شریک کار جهادی‌هاشدند

مصطفی اینانلو: به شهرداری گفتیم به هیچ‌وجه پیمانکار نگیرد و کار عمرانی را با نیروهای خودمان پیش ببریم. به این ترتیب کاری را که ممکن بود برای ۱۱۵ خانه، حدود ۴۰ میلیارد تومان بگیرد و تمام شود، ما با حدود ۵۰۰ میلیون تومان انجام دادیم



بلافاصله پس از موشک‌باران و انفجار ساختمان‌ها و آوار شدنشان، خود را به محل حادثه می‌رساندند. با اینکه برخی از این ساختمان‌ها در حال ریزش بود، از هیچ کمک‌ی دریغ نمی‌کردند. گاه در لحظه امدادرسانی، جگنده‌ها بالای سرشان رد می‌شدند و هر لحظه انتظار جانپایی دوباره از سوی دشمن می‌رفت. اما این جهادگران، بدون هیچ چشم‌داشتی، جان‌شان را کف دست گرفتند و پا به دل بحران گذاشتند. از نجات افراد گرفتار زیر آوار گرفته‌ش تا آواربرداری در مناطق پرخطر، قدم به قدم در میدان حضور داشتند. حتی حمایت از کسانی را که خانه و کاشانه‌شان را از دست داده بودند، هم جزوی از برنامه‌شان قرار دادند. برخی از کارهایشان بدون شک مثال‌زدنی و پر از شجاعت بوده‌است. اینها تنها بخشی از کارهای گروه جهادی رنگ خداست که در محله شهید هرندی مستقر است. جایی که در آن، گروهی از داوطلبان سال‌هاست با دست‌ان پر توان و دل‌های بی‌پریا، گره‌گشای زندگی مردم ششکند و وقتی که کشسور در روزهای جنگ تحمیلی سوم، نیاز به کمک داشت از هیچ کاری دریغ نکردند. به همین منظور «جوان» به سراغ مصطفی اینانلو، مدیر مرکز نیکوکاری رنگ خدا رفت تا‌او، آنچه در این روزهای جنگی رخ داده و تلاش‌هایی را که برای نجات مردم انجام‌شده بازگو کند.

شما و گروه جهادی‌تان، سال‌هاست در محله شهید هرندی فعالیت می‌کنید و گروهی منسجم از داوطلبان را دارید. لطفاً ابتدا از رویکرد خود‌تان بگوئید و اینکه چه چیزی ی گروه شما را از دیگر تشکل‌های مردمی و خیر به متمایز می‌کند؟

رویکرد ما، توانمندسازی، محرومیت‌زدایی و جلوگیری از وابسته‌پروری است. سعی می‌کنیم مردم را با توزیع بسته‌های غذایی با دادن غذا و این‌گونه کمک‌ها به نیازمند تبدیل نکنیم. واقع تلاش می‌کنیم عزت نفس افراد حفظ شود. بیشتر تلاش ما بر این بوده که مشکل مسکن را حل کنیم. مشکل کارتن‌خواب‌ها را برطرف کنیم و برای خانواده‌ها کار مناسب فراهم می‌کنیم. حتی یک کارگاه تأسیس کردیم که در آن حقوق خوبی پرداخت می‌شود، خانم‌ها بیمه شدند و برایشان خانه‌های مناسب رهن یا اجاره کردیم. ما امروز شاید بتوانم بگویم بیش از هزار وام، (هر چند ما بی‌مالگ کم) پرداخت شده‌است.

این دسته از اقدامات باعث شده که عزت‌نفس افراد حفظ شود. مثلاً، ما همیشه به کارتن‌خواب‌ها گفته‌ایم «آسمان خواب». این را به کمک خودمان آوردیم، برایشان کار مناسب فراهم کردیم. به همین دلیل، بسیاری از آنها به صورت طبیعی مواد مخدر را ترک کردند.

همچنین به کودکان کار می‌گویم «کودکان با غیرت شهر». آنها را از فضای کار خارج و در مدارس ثبت‌نام کردیم. برای همین، این بچه‌ها عزت نفس پیدا کردند و حالشان روزبه‌روز بهتر شد. مثلاً پسری که سر چهارراه می‌کرد، به‌جای آنکه وارد مسیرهای اشتباه شود، آرایشگری یاد گرفته و امروز یک آرایشگر بسیار ماهر است. یا پسر دیگری که، به‌سمت تعمیرات موتور هدایت شد و اکنون یک موتورساز خیلی خوب است. البته این را هم بگویم که مشکل اصلی این بچه‌ها فقط کار کردن نبود، بلکه بیکاری پدر خانواده بود. با مسئله مسکن و شرایط زندگی نامناسب. بنابراین سعی کردیم این مسائل را هم رفع و رجوع کنیم

ما حدود ۱۴ سال پیش، باشگاهی را راه‌اندازی کردیم. ما از آسیب‌های اجتماعی جلوگیری کنیم. به این صورت که بچه‌ها با فعالیت بدنی و قرار گرفتن در محیطی سالم، به سمت اعتیاد یا آسیب‌های دیگر نروند. حالا با افتخار می‌گویم که امروز، برخی از این بچه‌ها، عضو تیم ملی هستند. برخی قهرمان کشور شدند و حتی مقام‌های آسیایی کس کردند.

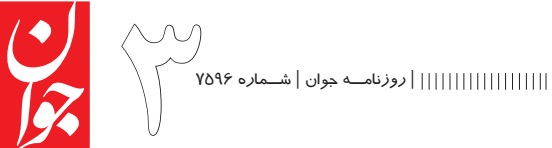
گروه جهادی شما، در جنگ تحمیلی سوم هم فعالیت‌های ثمربخشی داشته و گام به گام در کنار مردم بوده‌است. جتماً لحظاتی وجود داشته که شنبیدنی اینانلو، مثلاً یک داستان کوچک از مردم یا حتی یک جمله از آنها که در ذهن‌تان نقش بسته است. لطفاً برایمان تعریف کنید.

یکی از خاطرات جالب‌م ما، مربوط به زمانی است که برای خدمت‌رسانی به خانم‌ای رفته بودیم. همراهان من افراد بسیار برجستهای بودند، یکی از آنها استاد دانشگاه شریف و فردی بسیار توانمند بود. دیگری پزشک بود و من هم به عنوان روحانی، مربی ورزشی و فعال اجتماعی حضور داشتم. وقتی وارد خانه شدیم، صاحبخانه که ما آمدنی شناخت، با لحنی دستوری شروع کرد به دستور دادن با جملاتی مثل اینکه: «این کار را بکن» و «آن را جابه‌جا کن». طوری با مسا بر خود می‌کرد که انگار کارگر شخصی‌اش هستیم. حتی در بخشی از کار، با تندلی گفتم: «زودتر این استکان‌ها را بشوید!» ما تواضع به خرج دادیم و کارهایش را پیش بردیم. کمی بعد، او با لحنی دلسوزانه گفت: «کاش درس می‌خواندید، حیف شد که به اینجا رسیدید!» در آن لحظه رفیق ما از او پرسید: «شما فکر می‌کنید شغل ما چیست؟» و وقتی رفیقم گفت که در دانشگاه شریف تدریس می‌کند، صاحب‌خانه حیرت‌زده و شرمند شد و گفت: «فرقان این دین و مرام شما بروم!» در نهایت او را در آغوش رفیقیم و گفتم که افتخار ما خدمت به آنهاست.

بدون شک گاهی در روزهای جنگ، نیاز به واکنش سریع و آواربرداری در شرایط بحرانی بود. آن موقع چه بر شما می‌گذشت؟ از اتفاقاتی که برایتان رقم خورد بگوئید.

وقتی ساختمان‌های محله دچار حادثه شدند. آقایی با نگرانی می‌گفت: «همسرم در طبقه بالااست، کمکش کنید!» اما واقعیت این بود که امکان بالا رفتن عملاً وجود نداشت، چراکه ساختمان در حال ریزش بود و هیچ‌کس جرئت نداشت بالا برود. با وجود اینکه شرایط بسیار خطرناک بود، ما تصمیم گرفتیم به درخواست آن آقا، بالا برویم. حقیقتاً نمی‌شد در آن لحظه بگویم «نه» و «همی‌شود». به لطف خدا به بالای ساختمان رفتیم و پس از نجات آن خانم، به سلامت پایین برگشتیم.

یک مورد دیگر هم در خراسان برایمان اتفاق افتاد. ساختمانی بود



مېساگفت‌وگو

مېساگرېندی

مېساگفت‌وگو

از نجات زیر آوار تا بازسازی خانه‌ها در گفت‌وگوی «جوان» با مدیر مرکز نیکوکاری رنگ خدا

مردم، خودشان شریک کار جهادی‌هاشدند

مصطفی اینانلو: به شهرداری گفتیم به هیچ‌وجه پیمانکار نگیرد و کار عمرانی را با نیروهای خودمان پیش ببریم. به این ترتیب کاری را که ممکن بود برای ۱۱۵ خانه، حدود ۴۰ میلیارد تومان بگیرد و تمام شود، ما با حدود ۵۰۰ میلیون تومان انجام دادیم



بعد از پیروزی دشمن‌شکن ملت ایران و به دست گرفتن سرنوشت خود، مدیریت منابع زیرزمینی و سطحی در دستان قدرتمند یک ملت به‌پاخاسته قرار گرفت. دشمنانی که تصور نمی‌کردند پیروزی انقلاب چنین نتایجی داشته باشد، ناگهان به خود آمدند و تلاش کردند مسیر سرنوشت ملت به‌پاخاسته ایران را تغییر دهند.

هشت سال جنگ تحمیلی در ابتدای پیروزی انقلاب، در حالی که هنوز دوام و قوامی بر ارکان نظامی و دفاعی کشور حاکم نشده بود، اولین قدم در راستای مقابله با این انقلاب نواپا بود. سپس توطئه‌های مختلف، تجزیه‌کشور و جنگ‌های داخلی به میان آمد، اما رهبری قاطع و خردمندانه امام راحل رحمت‌الله علیه و پشتیبانی جانانه مردم، تمام تیرهای دشمنان را به سنگ کوبید.

توطئه‌های مختلف در فتنه‌افکنی و حره‌های گوناگون برای تجزیه و دشمن‌سازی هیچ‌کدام نتوانست مردم انقلابی ایران را به عقب براند. گویی برای هر نسل از ما، جنگی در نظر گرفته شده‌بود. نسل اول، هشت سال جنگ تحمیلی از سوی رژیم بعثی عراق را به جامعه تحمیل کرد و اگر نبود سیخ، سپاه و دفاع جانانه ارتش جمهوری اسلامی، شاید اهداف دشمن پسند نتیجه می‌داد.

عملیات مرصاد از سوی منافقین در مسیر جداسازی و نفاق آغاز شد که آن هم با رهبری خردمندانه و هوشیاری سپاه جوانمرد ایران، نتوانست پیش برود. بهانه‌های مختلف با همه‌های گوناگون پشت سر هم آمدند تا اجازه ندهند ایران به اهداف دینی و سیاسی خود برسد، غافل از اینکه مردم ایران تحت زعامت ولی امر مسلمین، چه در دوران حیات پربرکت امام خمینی رحمت‌الله علیه و چه در زمان امام‌خامنه‌ای رحمت‌الله علیه، با هوشیاری و برنامه‌ریزی‌های دقیق، اجازه پیشبرد نقشه‌های شوم دشمن را ندادند.

هشت سال دفاع جانانه در مقابل دشمنان و سپس جنگ‌های مختلف برای ارتش نواپا و جوانان نواخوسته، سپاه و سیخ، بهترین سیرهای دفاعی را ایجاد کرد. در پی تمام این جنگ‌ها، توطئه‌های رنگارنگ دشمن، از توزیع مواد مخدر تا بهانه‌های گوناگون، نتوانستند حرکتی به پیش برند.

سپس مشاهده کردیم که امریکا با کمک ایادی خود، هر روز بهانه‌ای برای آزار یک ملت که تنها دلیل آنها وطن‌خواهی، دین‌طلبی و استقلال‌طلبی بود، به وجود آورد. بعد از جنگ‌های مختلف، گرده‌های سستی در جاده حرکت ملت قرار گرفت. سه‌ماهه‌بندی کالاهای ضروری و زندگی کوبنی، مردم نجیب و شریف کشور را به ریاضت‌مؤمنانه هدایت کرد و اجازه نداد سختی‌های زندگی آنها را به زانو در آورد. در هر مرحله‌ای که مشکلی بر سر راه کشور و مردم ایجاد می‌شد، رهبری خردمندانه و راهنمایی‌های دقیق ایشان، مردم را در مسیر منطق و هوشیاری هدایت کرد. همین چند وقت پیش، مشاهده کردیم که در مسیر حرکت مردم، بهانه‌های مختلفی ایجاد کردند تا مشکلات متعددی ایجاد کرده و سنگ‌اندازی کنند، اما اجازه ندادند مردم تلاشگر، زندگی مؤمنانه و صادقانه خود را به سرانجام برسانند.

و چه هوشیارانه حرکت‌های شکر شد برای دشمنان در ارتش میلیون‌ها که بزبانی شهامت زنان و مردان ایرانی را در مقابل دیدگان دوست و دشمن ترسیم کرد و اجازه نداد دشمن، قدمی در مسیر سرزمین مادری ما بردارد. حکایت آسمانی مردم شجاع و توانمند ایران در مسیر رشد و ترقی به جایی رسید که دشمن مات و مبهوت از توانایی‌های نظامی باقی‌مانده، به رغم حمایت‌های رژیم صهیونیستی و دوستان دشمن‌نواز نتوانست قدمی بردارد، چراکه مردم ماهیت دشمن را شناخته و اجازه ندادند آنها در این مسیر پیشروی کنند.

به جز حمایت الهی، ایمان و وحدت، هیچ عاملی باعث رشد و ترقی ما نشد و نخواهد شد و یاری‌دهنده دشمن به زانو در آمد و خواسته‌های حق ما را اولویت بخشید. مصداق بارز و روشن «ان نصرالله ی نصرکم» به شکل عینی جلوه کرد و در مقابل چشم‌ان مردمان جهان، همچون خورشید درخشان تالوار کرد. حتی تا ترور و کشتارهای ناجوانمردانه، دشمن نتوانست قدم درجای ما را متوقف کند، چراکه اراده الهی بر پیروزی دشمنان و شکست منافقان و ظالمان قرار گرفته و کمبودها و تهدیدها، نتیجه مطلوب آنها را نخواهد داد.

یک روز گفتم می‌شود همه مدارس باید هیئت‌انمایی بشوند و روز دیگر به همان مدارس حمله می‌شود که «فقط از مردم پول می‌گیرند.» این تناقض در گفتار نفر اول وزارت آموزش و پرورش، نه‌تنها نشانه سردرگمی سیاست‌گذاری است، بلکه نشان می‌دهد او با واقعیت کف مدارس فاصله‌ای زیادی دارد.

چندی پیش وزیر آموزش و پرورش خبر داد که همه مدارس کشور قرار است هیئت‌انمایی شوند، حتی مدارس شش‌پایری و روستایی. خبری که از همان ابتدا با واکنش‌های منفی و انتقاداتی همراه شد. بسیاری برداشت کردند که منظور آقای وزیر، پولی شدن مدارس دولتی و تحمیل شهریه به خانواده‌هاست. صدااللهی که این برداشت، منطقی بود، چراکه تیر به گذشته نشان داده هیئت‌انمایی شدن مدارس اغلب راهی برای گرفتن شهریه به خانواده‌هاست.

پس از این واکنش‌ها، کاطمی در پاسخ به انتقادات گفت: «هیئت‌انمایی شدن به معنای دریافت وجه از مردم نیست و وزارت آموزش و پرورش اجازه دریافت شهریه نخواهد داد.» اما این توجیه هم نتوانست ابهام‌ها و نگرانی‌ها را از بین ببرد.

به تازگی، (شاید برای آرام کردن فضا)، وزیر آموزش و پرورش در این باره صحبت کرده‌است. البته این‌بار نه درباره هیئت‌انمایی شدن تمام مدارس، بلکه با جمله به آنها! طبق فیلمی که منتشر شده کاطمی صراحتاً می‌گوید: «مدارس هیئت‌انمایی این مردم پول می‌گیرند.» یعنی همان چیزی که منتقدان از ابتدا نسبت به طرح پیشنهادی او هشدار داده بودند. شاید در این مدت اطرافیان کاطمی، به او گفته باشند که در بطن مدارس هیئت‌انمایی چه می‌گذرد، شاید هم واکنش‌های منفی و انتقادات به قدری زیاد بوده که حالا وزیر آموزش و پرورش، خود منتقد هیئت‌انمایی‌ها شده‌است! دائری که تناقض هر چه که باشد، فاصله عمیق آقای وزیر را با واقعیت کف مدارس نشان می‌دهد، فاصله‌ای که حالا اعتماد عمومی به وزارتخانه را خدشه‌دار کرده‌است.

اعتراف به اشتباه، اگر صادقانه باشد، از رشمند می‌شود، اما وقتی تلویحاً بیان شود، نه‌تنها نگرانی‌ها را از بین نمی‌برد، بلکه آن را تشدید می‌سازد. شاید وزیر آموزش و پرورش، با حمله به مدارس هیئت‌انمایی، خواسته باشد نشان دهد طرحی که از آن صحبت می‌کرده، همچنان قابل‌دفاع است! اما برداشت غالب در جامعه هنوز همان است که بود، اینکه این وزارتخانه می‌خواهد مدارس دولتی را به سمت پولی شدن و خصوصی‌سازی سوق دهد، چه با نام هیئت‌انمایی و چه با نام راه دیگری!

بی‌تردید راه حل واقعی اصلاح وضعیت مدارس، نه در تغییر نام و برچسب زدن به آنها، بلکه در اصلاح بنیادین نظام آموزشی و ارتقای کیفیت مدارس دولتی است. در جای‌جای کشور، مدارس با کیفیت دولتی وجود دارند که می‌توانند الگو شوند، مدارس عالی دولتی که با مدیریت توانمند و معلمان کارآمد، عملکردی قابل‌توجه و قابل‌تحسین دارند.

وقتی صحبت از عدالت آموزشی و کیفیت واقعی در مدارس کشور به میان می‌آید، باید از راهکارهای کوتاه‌مدت و نگاه نمایشی دست برداشت. راه چاره واقعی، حمایت عملی از معلمان، پاسخگویی به نیاز واقعی مدارس و فراهم کردن شرایط مناسب با نیازهای روز دانش‌آموزان است. نه هیئت‌انمایی کردن مدارس، که در پشت پرده، پولی کردن آموزش را پنهان کرده‌است. این همان چیزی است که مشاوران اطرافیان آقای وزیر باید به او یادآوری کنند که برای حل مشکلات مدارس، به دنبال تغییر عنوانشان نروند، بلکه اصلاح ساختاری و توجه جدی به کیفیت آموزش را مدنظر قرار دهد.